

یادداشتی در حاشیه اولین جلسه اظهارات حمید نوری (عباسی) در جلسه دادگاه استکهلم

## حمید نوری (عباسی)، جانوری که از نو باید شناخت!

امیر جواهری لنگرودی

[amir\\_772@hotmail.com](mailto:amir_772@hotmail.com)



به قول احمد شاملوی شاعر: «کریه» اکنون صفتی ابتر است!

در یادداشت پیشینم با عنوان: «داد خواهیم، این بیداد را» با طرح این پرسش: «آیا در روزهای آینده، حمید نوری (عباسی) همچنان قفل برده‌ان خواهد ماند یا نه؟» با توجه به دریافت‌هایم از او، بر آن بودم که او تمام قد از نظام فاسد اسلامی دفاع خواهد کرد و همین نیز شد!

روز سه شنبه دادگاه محاکمه او در استکهلم به صحنه‌ی سیرک سراسر مضحکی توسط خود او با حضور خانواده‌اش بدل شد. هیچ صفت پستی برای این مضحکه نیست که این جلاد حکومت اسلامی، ابترش نکرده باشد! در آغاز کار حمید نوری (عباسی)، با شامورتی بازی به دادگاه گفت: «ممکن است در طول جلسه من دست‌هایم را پائین و بالا ببرم و یا صدایم بالا برود، قصد توهین ندارم، بلکه می‌خواهم احساساتم را بیان دارم».

نوری سه شنبه صبح و عصر وکلای مدافع خود را به کناری نهاد و طی روز بیش از شش (۶) ساعت یک روند لیچارگفت و دلک‌نمایی و لودگی نمود تا نقش زیجود یک بسیجی تمام عیار را به همه‌ی بسیجیان کشور عیان دارد و پیام

دهد که از سال ۶۱ تا ۷۳ را با وقاحتی ناب با آنها بود و الان هم دو سال اسیر کافرهای مسیحی سوئد است تا آنها را به یاری و شفاعت خود وا دارد!

نوری با پرگویی‌های مسخره و بالا و پائین بردن صدا و دادن لحنی نمایشی به آن به‌ظاهر همه‌چیز گفت تا یک چیز ناگفته بگذارد و بماند و آن: «انکار زندان گوهردشت و اینکه ما چنین زندانی نداریم و صد البته انکار قتلعام در تابستان ۶۷ زندان گوهردشت» حاصل کلام اینکه اودر چنین زندانی نمی‌زیست و منکر حضور خود در تابستان خونین مجاهد کشی و چپ کشی و سلاخی آنان در سال ۶۷ در گوهردشت شد. همه‌ی تلاش حمید نوری در این داستانسرای برای این بود تا اصل جنایت را انکار و مشارکت خود را پنهان کند و تازه این رازی‌ست که او از پس دو سال زندان انفرادی و صد البته طی ملاقات با سفیر جمهوری اسلامی ایران، در خلوت زندان کرونوبوری استکهلم بدان دست یافت و با وقاحتی کم نظیر و بیشرمانه، خود را قربانی تباری دو حلقه‌ی "منافقین"، "کمونیستها" یعنی مجاهدین و چپ و درسیمای دوفر دمشخص (ایرج مصداقی و مهدی اصلانی) دید تا خیل وسیع شاکیان و شاهدان، خانواده‌های خاوران و ده‌ها نیروی چپ و تحول طلب جامعه‌ی ما را که به عنوان شاکی و شاهد در این دادگاه حاضرند، به هیچ انگارد و نبیند؛ با یقه درانی و خود شیفتگی گفت: «در این چهار ماه علیه من چه کردند؟ ۸۵ نفر آمده‌اند علیه من شهادت دادند که من درباره‌ی آنها حرف خواهم زد. ... من این نمایشنامه را که در طول ۳۳ سال نوشته شده در دو دقیقه به هوا می‌فرستم...» بعد از این افاضات مشعشعانه، بلافاصله در برابر دادستان موضع گرفت و گفت: «خانم دادستان ۲۳ نفر را از این پرونده بیرون گذاشته‌اند که پیروزی من با آن ۲۳ نفر است. من آن ۲۳ را به دادگاه می‌کشم. آن ۲۳ نفر علیه این ۶۲ نفر شهادت داده‌اند و من شهادت آنها را می‌خواهم...»

حمید نوری در بیانی آشکار خود را بسیجی می‌نامد و در معرفی خود می‌گوید: «در کردستان سرباز بودم. آنجا با اضافه خدمت سربازی و برای مبارزه با این "گروهک‌ها" همانجا ماندم تا مرداد یا شهریور ۶۱ به تهران برگشتم و استراحت کردم و رفتم در دادستانی تهران درخواست کار دادم تا بخواهند من را به سر کار قبول کنند، به عنوان بسیجی به جبهه رفتم. در بهمن ۱۳۶۱ در جوان سال‌ترین سال‌های زندگی‌ام در عملیات مقدماتی والفجر شرکت کردم. بعد به تهران آمدم. پذیرش من طی نامه‌ای آمد که به دادستانی انقلاب اسلامی تهران بروم. از اینجا داریم وارد این پرونده می‌شویم...». این معرفی احتیاج به توصیف نیست. در کردستان مانده است یعنی از ابتداء در کشتار فرزندان کرد دست داشته و به همین دلیل در بسیج ماندگار شده و به جنوب رفته و در عملیات

والفجر شرکت داشته و بعد با دریافت نامه از دادستانی انقلاب و کار در زندان اوین در سیاه‌ترین سال‌های سیاه حاکمیت استبداد اسلامی کشورمان مشغول به کار شده است. یعنی از ابتداء در سرکوب و کشتار دست داشته و امروز نیز روضه خوان و جیره‌خوار این خوان یغما است و بدین خاطر نغمه سرایی می‌کند و سیگنال‌های راه گشا برای حمایت نظام اسلامی از پشت صندلی اتهام دادگاه استکهلم صادر می‌کند!

اوبا سلسله سلام دادن‌های متوالی، زمینه را برای پروسه‌ی اظهاراتش آماده نمود وگفت: «من باید سخت‌ترین کارمکن را در اینجا انجام دهم. در ایران می‌گویند: کارمعدن سخت‌ترین کار دنیا است. ایرانی‌ها این موضوع را طنز کرده‌اند و همه می‌گویند؛ پس از کارمعدن، کارمان سخت‌ترین کار است. نمی‌دانم در سوئد هم این را می‌گویند یا نه، اما کارمن بسیار سخت است چون باید در طول چهار روز به اتهامات ۳۳ سال علیه خودم و ملت ایران پاسخ بدهم. من را دو سال در سلول انفرادی نگه داشته‌اند و در رسانه‌های سراسر جهان و شبکه‌های اجتماعی علیه من حرف زدند...». حمید نوری فرمان قتل عام خمینی بر سر کشتار زندانیان سیاسی مجاهد و چپ‌مقاوم را، از سویی با مرخصی خود در آن مقطع بر سر زایمان همسرش و در اوین نبودنش و از سویی دیگر با انکار موجودیت زندان گوهردشت (قتل‌عام را از گوهردشت به کرمانشاه کوچ داد) مرثیه سرایی را تمام کرد.

حمید عباسی همچون همه‌ی جنایتکاران تاریخ نمی‌فهمد که این قتل سویی‌ی دیگری را هم با خود دارد و آن مقاومت‌ها و ایستادگی‌ها و مبارزه درون و برون زندان است. در روزهای آینده خیل بزرگی از فرزندان جامعه ما یعنی جان‌به‌در بردگان از همان زندان، در همین دادگاه با جسارتی کم نظیر با آواری از ادله و شواهد، برهان و مدارک و ردیابی‌های غیر قابل کتمان، برسر او و وکلای مدافعش خواهند ریخت و دمار از روزگار دروغین او بر خواهند کشید. این گوی و این میدان!

حمید نوری در رجزخوانی‌هایش گفته که حرف‌هایی خواهد زد که تا الان گفته نشده و رازهایی را خواهد گفت که تا الان به زبان نیامده‌اند: «این حرف‌ها کسانی را خوشحال و کسانی را ناراحت خواهد کرد که من برای آنان که ناراحت می‌شوند کاری نمی‌توانم بکنم. ضرب‌المثل معروفی داریم که چون بی‌ادبانه است نمی‌توانم بگویم؛ اما من در این دادگاه غوغا خواهم کرد و کاری خواهم کرد که پرونده‌ی این حرف‌ها پس از ۳۳ سال برای همیشه بسته شود... در این دادگاه به برخی شخصیت‌های نظام مقدس جمهوری اسلامی توهین شد و

خیلی به من سخت گذشت. به من کلی توهین شد. گفتند وحشی و آدم کشم و...  
درباره‌ی دماغ من کلی حرف زدند. الان همه درباره‌ی بینی من صحبت می‌کنند  
و من از کسانی که درباره‌ی بینی من صحبت کردند، شکایت می‌کنم. اما شایسته  
نیود به کسانی که در اینجا نیستند جسارت شود. من ناراحتم که در این موارد  
تذکر دادم البته شما هم به عنوان رئیس دادگاه به وقت مناسب تذکر دادید و  
برخورد کردید». اضافه کنم؛ آن چهره‌های جگر سوز؛ خمینی (امام مرگ)-  
اسدالله لاجوردی (جلاد اوین)- قاسم سلیمانی (قصاب سوریه و کشتارهای  
پر شمار) و ابراهیم رئیسی (قاضی مرگ) در زندان گوهردشت هستند که نوری  
از جسارت به آن‌ها گله کرده است.

پیام حمید نوری در اولین روز دفاع‌اش، اثبات سرسپردگی و وفاداری تمام قد او  
به رژیم ولایت فقیه و تمامی آپارات حاکمیت اسلامی ایران بود. به نظر می‌رسد  
او دارد یادآور می‌گردد که مبدا اربابانش نقش و جایگاهش در این کشتار را  
نادیده بگیرند. حرف‌های او برای تضمین آینده‌اش و فرار از حذف شدن بود.  
وای اگر این غده‌ی چرکین بترکد و او به وارونه زبان بگشاید...

یادداشت ادامه خواهد داشت...